هو العلیم

حقیقت دنیا و نحوه ارتباط انسان با آن

شرح حدیث عنوان بصری ـ حقیقت دنیا و شیطان ـ جلسه ۹۹

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّي الله علي سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

فَإِذَا أَكرَمَ اللهَ العَبدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيهِ الدُّنيا، وَ إبلِيسُ، وَ الخَلقُ. وَ لَا يطلُبُ الدُّنيا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَ لَا يطلُبُ مَا عِندَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَ لَا يدَعُ أَيامَهُ بَاطِلًا.

امام صادق علیه السّلام به «عنوان» می‌فرماید: وقتی خدای متعال بنده‌ای را به این سه چیز مفتخر فرمود و کرامت داد. فقره اول: أَن لَا يرَى العَبدُ لِنَفسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللهَ مِلكًا؛ **اینکه بنده در آنچه خداوند به او عطا کرده است احساس استقلال در مالکیت و استقلال در ملکیت نداشته باشد.**

فقره دوم: وَ لَا يدَبِّرَ العَبدُ لِنَفسِهِ تَدبِيرًا؛ **عبد برای خودش تدبیری را اتخاذ نکند. البته این معانی و توضیحات آن قبلًا گذشت که مقصود از تدبیر چیست، مقصود از استقلال در ملکیت و مالکیت چیست** وَ جُملَةُ اشتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنهُ؛ **تمام هم و غَمَّش را اطاعت از اوامر و نواهی الهی قرار دهد.**

حالا اگر این سه چیز را خداوند به او عنایت کند؛ یکی ملکیت استقلالی در مال و اموال خودش احساس نکند. دوم تدبیری سوای مشیت پروردگار و اختیار پروردگار برای خود نیندیشد. سوم همّ و غمّ خود را عمل به تکالیف قرار بدهد، چه تکالیف امریه و یا تکالیف نهییه، تکالیف آمره و تکالیف ناهیه، تکالیفی که خداوند برای او مقدّرکرده این را قرار بدهد. اگر این سه چیز حاصل شد و خداوند به او توفیق داد فَإِذَا أَكرَمَ اللهَ العَبدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَة؛ **وقتی خداوند به یک فرد به این سه چیز کرامت داد، او را مورد کرامت و توفیق خودش قرار داد و او را بزرگ گردانید و به این سه مطلب تکریم کرد:** هَانَ عَلَيهِ الدُّنيا، وَ إبلِيسُ، وَ الخَلق؛ **دنیا و ابلیس، شیطان و مردم برای او آسان خواهد شد، راحت خواهد شد. یا اینکه پست خواهد شد. هر دو معنا می‌شود؛ یعنی بی‌ارزش و بی‌مقدار خواهد شد، بی‌اعتبار خواهد شد دنیا و شیطان و مردم.**

نکاتی در این فقره وجود دارد. البته در جلسات گذشته مسائل با یک شرح بیشتری عرض شد. در واقع امام صادق علیه السّلام در این فقره به صدد نتیجه گرفتن از مطالب گذشته هستند. چون خود حضرت این مطالب را توضیح دادند و بیان کردند و هر سه فقره را روشن کردند که مقصود چیست. ما هم به اندازه سعه وجودی خود و قصور ادراک خود و نقص عقل خود و کمی بضاعت خود، راجع به فرمایشات امام صادق علیه السّلام توضیحاتی خدمت دوستان عرض کردیم. دو سه نکته در این عبارت وجود دارد:

مطلب اول اینکه حضرت می‌فرماید دنیا و ابلیس و مردم برای او آسان و بی‌ارزش خواهند شد. این سه تا را حضرت در کنار هم قرار داده. دنیا و شیطان و خلق. مقصود از خلق کیست؟ بنی‌آدم دیگر، و الّا غیر بنی‌آدم که منظور از کلام امام صادق نیست. حیوانات که بندگان خدا کاری با ما ندارند، جنّ و ملک هم که همه به حساب و برنامه و تکلیف خودشان هستند. منظور از این مسئله همین مردم هستند که انسان با آنها سروکار دارد، با آنها دادوستد دارد، با آنها حشر و نشر دارد و با آنها رفت‌وآمد دارد. مسئله این است. حال ببینیم که چگونه است که امام علیه السّلام این مسئله و این مطلب را به یک نسق و به یک منوال ذکر کردند.

مطلب دوم این است که چطور می‌شود که اینها در نزد انسان راحت و آسان و بی‌ارزش بشود.

مطلب سوم اینکه حضرت در اینجا می‌فرماید خداوند اگر به شخصی این توفیق را داد. چرا مسئله، انتساب به پروردگار پیدا کرده، درحالی‌که فرمایشات امام علیه السّلام به «عنوان» به خود او برمی‌گردد. تو این کار را انجام بده، تو باید در نزد خود این عمل را انجام بدهی، این امور را انجام بدهی. مایملک خود را از خود نبینی، تدبیر خود را به مدبِّر امور واگذار کنی، اشتغالت باید به همه تکالیف آمره و تکالیف ناهیه باشد. حضرت خطاب به «عنوان» می‌کند و خطاب به من و شما می‌کند. بعد می‌فرماید که اگرخداوند اکرام کرد فرد و بنده‌ای را و توفیق داد و او را بزرگ گردانید، در این صورت این قضیه برای اوحاصل خواهد شد؛ دیگر شیطان در نزد او پست خواهد شد، ارتباط با شیطان برای او راحت خواهد شد، در دست و پنجه نرم کردن با شیطان به مشکل نمی‌افتد، شیطان در دست او موم خواهد شد. در ارتباط با مردم آن راه صحیح را انتخاب می‌کند، مردم نمی‌توانند برای او مشکل ایجاد کنند. این به چه نحوی هست؟ و همین‌طور مطالب دیگر.

حال به مطلب اول بپردازیم اینکه حضرت می‌فرمایند دنیا و شیطان و مردم برای او بی‌ارزش خواهند بود. شکی نیست که مقصود امام علیه السّلام از دنیا عالم ماده نیست و عالم فیزیکی در قبال عالم متافیزیک نیست، یعنی عالم ماده در قبال عالم مجرّدات؛ زیرا عالم ماده و عالم طبع که از او تعبیر به عالم اجرام می‌شود این مخلوق خدا است و مخلوق خدا که نمی‌تواند مورد مذمّت امام علیه السّلام قرار بگیرد. این عالم را خورشید و ماه و ستارگان و کهکشان‌ها را خداوند خلق کرده، اینها که گناهی نکردند. و بر اساس یک مبنای دقیق علمی و دقیق فلسفی و حِکمی همان مجرّد، که عبارت است از وجود پروردگار و وجود بحت و بسیط پروردگار، به واسطه حدّ و قیودی تنازل پیدا کرده است و تبدیل به عالم ماده شده است. همان‌طوری که تبدیل به سایر عوالم مجرّده یا نیمه مجرّده، برزخ بین مجرّد و ماده عالمی است که دارای صورت است و حدود و قیود صورت را دارد، به آن عوالم تبدیل شده است.

این‌طور نیست که خدای متعال بوده و این عوالم هم در جای خودشان بودند، به همدیگر هم کاری نداشتند. این‌طور نیست که در قبال خدای متعال یک حقیقتی بوده مانند اقوامی‌که قائل به ثنویت هستند، خداوند

در آن حقیقت دخل و تصرفی کرده، مثل کامیونی بیاید یک بار آجر خالی بکند و بعد بنّا بیاید یکی‌یکی این آجرها را بردارد دیوار درست کند. یک حقیقتی سوای خدای متعال بوده، خداوند هی از آنجا خاک برداشته آدم را درست کرده! حسن را درست کرده، تقی را درست کرده، زید را درست کرده، عمرو را درست کرده، خورشید و ماه و ستارگان را درست کرده. هان! چیزی در قبال خدای متعال اگر وجود داشته باشد پس او هم قدیم خواهد بود و وقتی‌که قدیم بخواهد باشد پس او هم واجب‌الوجود خواهد بود، پس تعدد واجب‌الوجود لازم می‌آید که این مسئله عقلًا و منطقاً باطل خواهد بود.

منتها اشکال ما در این است آنچه را که مربوط به عالم ملائکه و عالم مجرّدات است که ما نمی‌توانیم از پذیرش این معنا و این حقیقت فرار کنیم و شانه خالی کنیم آن را مربوط به خدا می‌دانیم. عالم جبرائیل و میکائیل وعزرائیل و اینها را مربوط به خدا می‌دانیم. اما آنچه را که مربوط به عالم ماده است آن را جدای از خدا می‌دانیم و برای او حسابی جدای از عالم ماورای ماده فرض می‌کنیم. درحالتی‌که هر دو یکی است. به همان اندازه که حقایق مجرّده عوالم علوی، عوالم عقل، عوالم روح، عوالم ملائکه، عوالم نفس تعلّق به خدا دارد و بستگی به ذات پروردگار دارد، به همان مقدار عوالم ماده و عوالم فیزیکی مخلوقات تعلّق به پروردگار دارد و هیچ تفاوتی بین این دو تعلّق نیست که یک تعلّق کمتر باشد، یک تعلّق بیشتر باشد. آنچه که مربوط به عوالم ملائکه هست نزدیک‌تر به خدا باشد، آنچه که مربوط به عالم ماده است دورتراز خدا باشد! کأنَّ یک فاصله مکانی و فاصله کمّی را بین حقیقت ذات پروردگار و بین مراتب نزول اسماء و صفات پروردگار، ما معتقد بشویم. یک همچنین مسئله‌ای نیست، این مسئله باطل است. به همان مقدار خداوند به عالم اجرام نزدیک است و اشراف دارد و ارتباط دارد که به عوالم عقل و عوالم مجرّده و عوالم ملائکه است، هیچ تفاوتی از نقطه نظر تعلّق و قرب و بُعد به مبدأ ندارد.

بله، در خود این عوالم اختلاف رتبه وجود دارد و این بُعد و قرب به خود کیفیت این مراتب برمی‌گردد نه به این ذاتی که بر آن عوالم اشراف دارد. قرب و بُعد از این ناحیه است نه از آن ناحیه. از آن ناحیه هیچ‌گونه اختلافی، اختلاف ولایی و اختلاف در مراتب اشراف پروردگار وجود ندارد و به همان مقدار سرسوزنی تفاوت بین نظر پروردگار و دید پروردگار و بصیرت پروردگار و سمع پروردگار و ولایت پروردگار و هیمنه و سیطره وجودی پروردگار بین این عالم و آن عالم نیست. آن‌وقت چطور ممکن است در لسان اولیاء دین این عالم مورد مذمّت قرار بگیرد؟! چیزی را که خدا خودش درست کرده اینکه امام نمی‌آید او را مذمّت کند. آنچه را که قبلًا هم عرض شد در دنیا مورد مذمّت است در آیات قرآن کریم و همین‌طور در لسان روایات، مسئله به کیفیت ارتباطات در این دنیا برمی‌گردد. ارتباطات در این دنیا اسمش دنیا است؛ ارتباطاتی که آن ارتباطات به نحوی است که انسان را از آن حقیقت و واقعیتی که باید آن حقیقت و واقعیت را بپذیرد دور می‌کند، انسان را

از آن واقعیت و از آن نحوه تعلّق و ارتباطی که باید با مبدأ داشته باشد بعید می‌کند و آنچه که موجب بشود که انسان از آن مبدأ و از آن حقیقت دور بشود او اسمش عالم دنیا است.

شما دو فرزند دارید، یک فرزندتان بسیار شخص مطیع، مؤدّب به آداب، مؤدّب به اخلاق و دارای روابط و اعمال سنجیده و کردار شایسته، محبّ، علاقه‌مند، دلسوز و رعایت پدر و مادر را می‌کند، در زندگی به آنها می‌رسد و آنچه که مورد رضایت والدین هست این فرزند تحصیل می‌کند و این بر حسب اتفاق فرض کنید که در آن طرف دنیا قرار دارد. یک فرزند دارید که او بر خلاف او حالا نه اینکه در این جمع که نیست فقط از باب مثال است اگر یک شخصی داشته باشد نه مربوط، خطاب به این جمع و اینها که نیست یک کسی فرزندی دارد که این اصلًا رعایت ندارد و سرش به راه خودش است، هر کاری که دلش بخواهد انجام می‌دهد، در قبال پدر و مادر می‌ایستد، کارهای آنها را به تمسخر می‌گیرد، به نصایح آنها ترتیب اثر نمی‌دهد و به دنبال تحصیل سوء استفاده از موقعیت و از خصوصیات مادی پدر و مادر است. به‌طور کلی یک وصله ناجوری است که احساس می‌شود در یک موقعیتی این وصله ناجور قرار دارد، و این در خود منزل شماست. حال ارتباط شما و تعلّق خاطر شما به آن فرزندی که در آن طرف قرار دارد بیشتر است یا به فرزندی که در منزل بر این کیفیت است؟ قطعاً آن که در این منزل است و اتاقش مجاور اتاق شماست و هر روز ملاقات و دیدن و ارتباط انجام می‌شود، آن فاصله‌ای که شما بین خود و بین او احساس می‌کنید بسیار فاصله فاصله بعیدی است بر حسب آن موقعیت و وضعیتی که او به خود می‌گیرد در ارتباط با شما. اما آن که در آن طرف دنیا هست و حتی شما شاید سال به سال او را نبینید یک وحدت باطنی و یک تعلّق قلبی بین خود و بین او احساس می‌کنید گرچه او را نمی‌بینید. پس این مسئله تعلّق یک مسئله قلبی است نه یک مسئله ظاهری و فیزیکی؛ مسئله ظاهری و فیزیکی به تعلّق ارتباط ندارد. آنچه که موجب قرب و بُعد است او به قلب و نفس و روح برمی‌گردد، به بدن و ماده که برنمی‌گردد.

ماده دو حیثیتی است که این حیثیت جدای از یکدیگراست. الان این لیوان در کنار من است، آیا چون در کنار من هست بین من و بین او وحدت بر قرار است؟ نخیر، من یک موجودی هستم خصوصیات من یک موجودی است، این هم یک موجود دیگری است از سنگ و شیشه، بسته به کیفیتش آن هم برای خودش هست. یک وقتی در اینجاست یک وقتی در آنجاست. یک وقتی در مطبخ قرار می‌گیرد، یک وقتی در دکان فروشنده قرار می‌گیرد، یک وقتی در کارخانه قرار می‌گیرد. هیچ ارتباطی بین من و بین این لیوان وجود ندارد. همین‌طور در بین افراد انسان، فرد انسان یک فردی است که با هر فردی که احساس نزدیکی کند باز از نظر بدنی دوتا هستند، این به راه خود می‌رود، این هم به راه خود می‌رود، این غذای خود را می‌خورد آن هم غذای خود را می‌خورد. او کار خود را انجام می‌دهد، در یک منزل باشند، در یک اتاق باشند باز دو نفرند. پس به‌طور کلی

اصلًا مسئله قرب و بُعد به جنبه فیزیکی افراد برنمی‌گردد. مسئله قرب و نزدیکی این به روح و نفس افراد برمی‌گردد و آن هم دائرمدار تعامل و ارتباط بین دو فرد است، ارتباط بین دو فرد اگر ارتباط جاذبی باشد این دو فرد را به هم نزدیک می‌کند. اگراین ارتباط، ارتباط دافعی باشد این دو فرد را از هم دور می‌کند.

درعالم دنیا، دنیای به معنای ماده، نحوه ارتباط ما را می‌گویند دنیا. دنیای به معنای پست، دنیای به معنای پایین‌تر. دنیا از ادنی گرفته می‌شود، ادنی یعنی پایین‌تر، مؤنثش می‌شود دنیا. دنیا یعنی آن عالمی‌که از همه عوالم پست‌تر و پایین‌تراست و ازحیث ارزش بی‌ارزش‌تراست. آن چیست؟ آن نحوه تعلّق انسان و نحوه برخورد انسان و نحوه تفکر انسان و نحوه نگرش انسان است با آنچه که در دوروبر او می‌گذرد، این را می‌گویند دنیا. حال این نحوه نگرش و نحوه برخورد، اگر او را به سمت مبدأ و به سمت حقیقت و به سمت وحدت نزدیک کند او دیگر دنیا نیست. اگر این نحوه نگرش و نحوه تعلّق، او را از آن مبدأ دور کند این می‌شود دنیا.

پس این مذمّتی که در آیات قرآن و در کلمات بزرگان و کلمات ائمّه هدی صَلَواتُ اللهِ وَ صَلواتُهُ عَلَیهم‌اجمعین نسبت به دنیا وجود دارد، در نهج البلاغه آن‌قدر راجع به دنیا مذمّت شده است. امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه در ده‌ها مورد هی می‌فرماید: دنیا از من دورشو، دنیا من تو را سه طلاقه دادم، دنیا از من کناره بگیر، دنیا به صورت شیطان به سراغ من آمد، دنیا به صورت پیر زالی خوش خط و خال به صورت من آمد، دنیا به این کیفیت. حضرت چرا در اینجا چه چیزی را می‌خواهند بفرمایند؟ آیا منظور تملک و اینهاست، تملک و اینها که چیزهای دنیا نیست. آیا منظور استفاده از مواهب الهیه است که آن استفاده از مواهب الهیه که دنیا نیست.

پیغمبر اکرم یک سوم اموالی را که بدست می‌آوردند خرج عطر و بخور و عطورات خودشان می‌کردند. سیدالشّهدا علیه السّلام در این سفری که برای کربلا می‌آمدند یکی از مخارج بسیار مهم آن حضرت برافروختن عطورات و بخوردادن و عطر را در خیمه‌ها پخش کردن به طوری است که از فاصله‌های بعیده آن بوی عطر خیام سیدالشّهدا به گوش می‌رسید. اینها دنیاست؟ کجای اینها دنیا است؟ معطرشدن و خرج اموال برای خوش عطر بودن و برای نظیف بیرون آمدن و برای ظاهری جاذب در میان مردم بروز و ظهور کردن این کجا دنیاست؟ این که همه روش اولیاء ما بوده، روش ائمّه ما بوده.

آنچه که دنیا هست این است که انسان در ارتباطش با افراد آن مبدأ را فراموش کند این مسئله است. در ارتباطش با جوانب خدا را کنار بگذارد. در ارتباطش با مسائل منافع ظاهری را بر آن مصالح واقعی ترجیح بدهد، این می‌شود دنیا. هر قدمی‌که به این سمت برداشت یک قدم در دنیا فرو رفته، یک قدم در باتلاق فرو رفته است. به هر مقداری که این تفکر خود را اصلاح و تصحیح کرد به همان مقدار به سمت مبدأ و به سمت توحید و به سمت آن عوالم نزدیک شده است و این اختصاص به گروهی دون گروهی ندارد. در همه موارد

دنیا وجود دارد؛ در ارتباط با همسایه دنیا وجود دارد، در ارتباط با قوم و خویش دنیا وجود دارد. انسان نسبت به قوم وخویش چه عکس‌العمل و چه نظری را داشته باشد، کارهای آنها را امضاء کند درصورتی‌که خلاف باشد به خاطرقوم و خویش بودن، اما در جای دیگر داد سخن بدهد و آن کارها را در غیر از آن موقعیت محکوم کند، این دنیا است. با رفیق خودش چون رفیق است به ممشات و چشم‌پوشی بگذراند، اما اگر همین قضیه در غیر از این موقعیت پیش بیاید با تمام توان از همه امکانات و استعداد خود برای کوبیدن حریف استفاده کند این دنیاست. نسبت به جریاناتی که برای او اتفاق می‌افتد تا مادامی‌که آن جریان درگیر منافع و مضار اوست عکس‌العمل نشان بدهد. اما همین‌که از تحت منافع و مضار او بیرون آمد خود را به کناری بکشد و مهر خاموشی بر لب بزند و از مسائل کنار باشد، این دنیاست. تا وقتی‌که انسان نسبت به آنچه که برای آینده خود و برای منافع آتیه خود او را ضروری می‌داند نسبت به او حساسیت نشان بدهد، اما همین‌که دید دیگر فایده ندارد، آن مطالب و آن حساسیت‌ها را کنار بگذارد این دنیاست! دنیا عبارت است از کیفیت ارتباطی که آن ارتباط مخالف با توحید است، مخالف با حقیقت عالم وحدت است، مخالف با تحصیل رضای واقعی پروردگار است، این را می گویند دنیا.

حضرت می‌فرمایند وقتی‌که انسان این سه عمل را انجام داد خداوند دنیا را در نزد او پست می‌کند، دیگر دنیا بی‌ارزش می‌شود. هر کسی می‌تواند خود را محک بزند و ببیند تا چه مقدار دنیا برای او بی‌ارزش شده یا ارزشمند است، تا چقدر در قبال مسائل حساسیت نشان می‌دهد.

همان‌طورکه در همین فقره حضرت توضیح می‌دهند شیطان و ابلیس در این جریان دخالت مستقیم دارد، شیطان و ابلیس. شیطان می‌آید و این دنیا را برای انسان جلوه می‌دهد. آن بینش واقعی را تبدیل می‌کند به یک بینش اعتباری، این بینش اعتباری می‌آید جایگزین بینش واقعی می‌شود. تصور نکنید که این ابتداً پیدا می‌شود، در خیلی از موارد و در خیلی از افراد این مسئله کم‌کم اتفاق می‌افتد. آن کسی که می‌خواهد نسبت به یک مسئله اقدام کند اول در نظر او شاید خدا باشد و واقعاً هم شاید خدا باشد، واقعاً شاید قصدش خدا باشد. اما وقتی‌که وارد در قضیه می‌شود، وارد در آن جریان می‌شود، وارد در آن محیط می‌شود که حالا دیگر باید آستین‌ها را بالا بزند و حالا باید صحبت کند و حالا باید عکس‌العمل نشان بدهد، این طرف می‌برند آن طرف می‌برند، این مجلس او را دعوت می‌کنند، آن مجلس او را دعوت می‌کنند، افراد از هر گوشه و کنار برای او یک خبری می‌آورند، این خبرها این مجالس، این این طرف آن طرف رفتن اگر متوجه نباشد، اگر گوش به زنگ نباشد، اگر مواظب و مراقب بر نفس نباشد، کم‌کم، کم‌کم آن حقیقت تعلّقی او را به پروردگار که اول به صورت خالص و به صورت قرب برای او حاصل شده بود آن حقیقت را از او می‌گیرد و با توجه به حفظ ظاهر و پوست، آن پوسته را برای او نگه می‌دارد و مانند یک کره‌ای که داخل در آن کره مملوّ از آب باشد. وقتی‌که یک سوزنی

شما وارد آن کره بکنید این قطره قطره، نه یک مرتبه، اگر یک مرتبه بیاید یک دفعه به خود می‌آید، من چه بودم من چه شدم، نه، شیطان می‌آید قطره قطره آن مایع درون این کره را تخلیه می‌کند. یک مجلس می‌رود یک قطره می‌افتد ازش، مجلس دوم بلند می‌شوند از آن یک قطره دیگر می‌افتد، مجلس سوم آقا فلان‌کس راجع به شما در آنجا این حرف را زد، عجب! یک‌دفعه می‌بینی ده قطره ریخت. آقا فلان‌کس راجع به شما در آنجا تمجید کرد در آن سخنرانی گفت حضرت استاد این‌طور می‌فرمایند! یک‌دفعه می‌بینید نیم لیتر ریخت. آقا فلان‌کس در آنجا نسبت به شما مذمّت کرد گفت این چیزی نمی‌فهمد! عجب، من نمی‌فهمم، خودش نمی‌فهمد. یک‌دفعه می‌بیند یک لیتر ریخت. کم‌کم، کم‌کم این حالتی را که در آن موقع در نفس خود احساس تعلّق داشت و در دید خود نوری را احساس می‌کرد در آن موقع ابتدایی ...

ببینید داریم به مسئله دقیق می‌شویم، و این برای همه ما هست. حالا من در توضیحات ان‌شاءاللَه عرض می‌کنم. این مسئله برای همه ما هست، این پرونده‌ای است که برای همه ما بازشده، خیال نکنید از من گوینده تا تک‌تک شمای شنونده ما این پرونده را داریم و باید گوش به زنگ باشید، گوش به زنگ نباشیم خیال نکنید شما در این مجلس آمده‌اید، در همین مجلس می‌آید کنارتان می‌نشیند، تو همین مجلس «عنوان بصری» می‌آید شیطان یکی‌یکی کنار ماها می‌نشیند. جلسه «عنوان بصری» آمدی؟ به به! به به! عجب توفیق پیدا کردی! ببین بقیه کجا رفتند تو الان آمدی اینجا داری به صحبت‌های آقا گوش می‌دهی! یواشکی در گوشت می‌گوید که بغل آقا هم نشستم خیال نکن فقط بغل خودت نشستم، نه، پیش آقا هم نشستم رفتم تو آن زوایای نفسش، خودش حالی نیست چه دارد می‌گوید، ولی حالا ما فقط می‌گوییم. ان‌شاءاللَه خدا حفظ کند دیگر ما غیر از این چاره‌ای نداریم، دیگر چه کنیم، ان‌شاءاللَه خدا حفظ کند و ان‌شاءاللَه به نفوس اولیاء خودش ما را از این خطرات و مهالک خودش عبور بدهد. ببینید می‌آید دقیق و ظریف از راهی که او بلد است و ما بلد نیستیم.

چقدر مرحوم آقا این مسئله را می‌فرمودند، چقدر در مجالس مختلف این مسئله را به صور مختلف بیان می‌کردند: کسی که متصل با مقام ولایت نباشد و وارد در بعضی از امور بشود، کم‌کم، کم‌کم شیطان می‌آید و آن تعلّق منظورم همان نور است و آن حالت و آن وضعیت و آن موقعیت ابتدایی را کم‌کم، کم‌کم از او می‌گیرد و بعد از این موجود موجود دیگری می‌سازد در مقابل این موجود اول. همان کارها را انجام می‌دهد؛ نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، منبر می‌رود، حجره را باز می‌کند، به مردم می‌رسد، اما آن موقع چه جور بود الان چه جور است؟ آن موقع با چه دیدی بود و الان با چه دید است؟ آن‌وقت این می‌آید و یک پوسته را برای انسان باقی می‌گذارد و انسان به این پوسته دل‌خوش می‌کند. هی یکی این مجلس آن مجلس، این حرف آن حرف، آقا تو روزنامه این حرف را برای شما زدند، آقا آنجا این تبلیغ را کردند، آقا در فلان‌جا کتاب شما پخش شده، آقا فلان‌جا تعریف شما ... هی یکی‌یکی دارد می‌آید، هی می‌آید انسان هی می‌رود دنبال حرف، هی می‌رود

دنبال نقل، هی می‌رود دنبال، این نفس با یک حرف می‌رود دنبال، رها می‌کند.، از آن موقعیت و از آن ثبات کجا داری ولش می‌کنی برود، این حرفی که زده چرا خودت داری دنبال حرف می‌روی؟ چرا خودت داری به دنبال مطالب دیگران می‌روی؟ چرا سر جایت نمی‌ایستی؟ چرا در همین جایی که نشستی در همین‌جا توقف نمی‌کنی؟ چرا فقط این را به عنوان یک حرف نمی‌شنوی؟ اصلًا چرا می‌شنوی؟ حال که از شنیدنش چاره‌ای نداری چرا به آن حرف دل می‌بازی و آن ثبات خود را ازدست می‌دهی؟

عرض کردم خدمت رفقا، یک وقتی من در جایی بودم. یک شخصی از یک جا آمد گفت: آقا من یک کتابچه این‌قدر آورده‌ام مطالبی که در فلان‌جا راجع به شما نوشته‌اند همه را در اینجا آورده‌ام بدهم خدمتتان. گفتم: همین‌طور پاره‌اش کن بریز سطل آشغال. گفت: ای آقا من این همه رفته‌ام زحمت کشیدم، جمع‌آوری کردم مطالب را. گفتم: بنده اصلًا نمی‌خواهم بشنوم. بعد دیدم خیلی متأثر است. گفتم: آقا حقیقت قضیه را به شما بگویم؟ تمام این مطالبی که شما گفتید در بنده موجود است. حالا چه می فرمایید؟ بنده همه این مطالب را تصدیق می‌کنم، تصدیق می‌کنم. دیگر چه می‌خواهید به من بدهید؟ گفتم بلند شو بریز توی رودخانه برای چه می‌خواهی اصلًا به من نشان بدهی؟ چرا من بیایم این فکر خودم را ...

واقعاً این‌طور است. واقعاً عجیب است که چطور شیطان می‌آید حقائق را برای انسان عوضی جلوه می‌دهد، تغییر می‌دهد. می‌آید آقا مسئله در اختیار شماست! آقا شما مسئولیت فلان قضیه را داری! آقا شما متعهد هستی، باید بدانید چه جریانی دارد می‌گذرد، تا ندانید نمی‌توانید تصمیم بگیرید، باید بدانید چه مطالبی دارد می‌گذرد تا اینکه بتوانید صحبت کنید، تا اینکه بتوانید بنویسید، تا اینکه بتوانید تصمیم لازم را بگیرید، تا از جریانات خبر نداشته باشید که شما نمی‌توانید تصمیم صحیح و مناسب را در قبال مسئله بگیرید! ببینید، حرفش هم خیلی خوب است، خیلی هم جاذب است، هم حرفش جاذب است هم ملایم با نفس است. تا یک‌کسی چیزی می‌گوید، می گوید ها! بده ببینم بده ببینم چی گفتند راجع به من تا بروم چه کارشان کنم. این را می‌گویند، عجب! حالا ما هم یک چیزی می‌نویسیم! این را گفتند ما هم حالا می‌آییم مقابلشان، این می‌گوید آن می‌گوید، این می‌شود همین اوضاع، یکی من یکی آن، یکی آن یکی آن، آقا خدا کجا رفت؟ چیزی نیست که انسان بخواهد پی او برود. ما مطالب خیلی مهم‌تری را داریم که باید پیگیری کنیم و به دنبالش برویم. دیگر نیاییم وقت خودمان را صرف این مسائل بکنیم.

این شیطان می‌آید این موقعیت، این مسئله، این حقیقتی را که در ذهن بوده است این را به یک صورت دیگری، هم این صورتش را حفظ می‌کند، صورت به دنبال خدا رفتن، تبلیغ دین را کردن، احساس وظیفه کردن، احساس تکلیف کردن، جملات قشنگ و جاذب، ها! این را حفظ می‌کند و یک‌یک این قطرات دارد از آن کره همین‌طوری می‌ریزد. یک مرتبه انسان می‌بیند عجب، این کره‌ای که در دست او بود دو کیلو، سه کیلو

یک کیلو وزنش بود، الان در دستش به اندازه دو گرم وزن دارد، سه گرم وزن دارد، یک سیر وزن دارد، نیم کیلو وزن دارد. حالتش با قضایا کم‌کم عوض می‌شود. اگر قبل از اینکه این موقعیت را پیدا کند گفتند آقا شاید به این وضعیت نرسید، خوب نرسیدم که نرسیدم. الان دیگر نمی‌گوید نرسیدم که نرسیدم. بلند می‌شود هزار و صد تلفن به این طرف و این طرف تا اینکه وضعیت خودش را نگه دارد! چه تغییری پیدا شد؟ چه فکری آمد و جایگزین آن فکر قبلی شد؟ چه شد قضیه؟ او این بود؛ آن نور و آن ربط و آن تعلّق ابتدایی جایش را داد به یک تعلّق دنیوی، صورت را برای ما نگه می‌دارد، آن پوسته را برای ما نگه می‌دارد ولی آن حقیقت را تهی می‌کند، دیگر می‌بینی نیست، دیگر می‌بینی آن حال اوّل را نداریم، آن خلوص اوّل را در کارها دیگر نداریم. آن تعلّق و ربط را دیگر در آنها نداریم. آن موقعیت تغییر پیدا می‌کند عوض می‌شود.

آن وقت چیست؟ مصداق آن آیه شریفه است: ای رسول ما این مردم را رها کن ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ الحجر، ۳ ول کن این مردم را، بگذار اینها بروند دنبال اکل و شربشان، بگذار بروند دنبال تمتّعاتشان، بگذار اینها بروند این امل آرزوها هان! این آرزوها، این خواست‌ها، آنها را سر در گریبان خودشان بکند. يلْهِهِمُ یعنی به لهو در بیاورد، تو خودشان به لهو در بیاورد، لهو که از آن حقیقت تهی است، لهو که از آن باطن تهی است. بگذار اینها به خودشان بپردازند فَسَوْفَ يعْلَمُونَ بعداً می‌فهمند، الان گیج‌اند، الان می‌گوید برای خدا، ولی مجال تفکر را به خود نمی‌دهد، نمی‌آید بنشیند گوشه اتاق چراغ را هم خاموش کند، در را هم ببندد، به زن و بچه بگوید یک ساعت اینجا نیایید، کسی هم در نزند، بنشیند فکر کند. خودش و کلاه خودش را قاضی کند، به وجدان خودش برگردد، یک‌یک خودش را جای دیگران، دیگران را جای خودش بگذارد، موقعیت خودش را با موقعیت پنج سال گذشته مقایسه کند، نمی‌آید این این کار را انجام بدهد، بلکه خودش را به دست‌خوش حوادث رها می‌کند، می‌سپارد. امروز این می‌آید می‌گیرد، فردا این می‌آید می‌گیرد، پس فردا این می‌آید می‌گیرد، آن می‌آید می‌گوید حاج آقا، آن می‌آید می‌گوید حاج آقا، آن می‌آید در ماشین برایش باز می‌کند، آن می‌آید برایش چه می‌کنند. این چیست؟ سپردن است. آدم زرنگ تا می‌خواهند در ماشین را باز کنند ببند! آدم زرنگ تا می‌خواهد دو نفر همراهش بیفتند: آقا کاری دارید بفرمایید، من تنها می‌روم، من تنها می روم.

یک روز وارد حرم علی ابن موسی الرّضا علیه السّلام شدم دیدم دارند مردم را هُل می‌دهند، کنار عتبه بودم داشتم در را می‌بوسیدم که وارد حرم بشوم. دیدم یک نفر، یکی ما را هُل داد یک متر رفتیم جلو، برگشتیم دیدم یک آقایی دارد می‌آید مردم دورش هستند و عقب‌گرد و پس‌گرد، گفتم چه خبر است آقا؟ خود ایشان هم داشت می‌شنید در حرم امام رضا، جای این حرف‌ها نیست، عقب‌گرد و جلوگرد ندارد. یک‌دفعه همه تعجّب کردند و ایستادند. گفتم: همین طور رو کردم به ایشان انسان این جوری حرم نمی‌آید. شما بفرمایید کنار آقا

هم راضی نیستند که با ایشان به این کیفیت حرم بیایند! آن وقت بعضی افراد می‌آیند پشتش را به امام رضا کرده بود از ایشان عکس بیندازد تو حرم! این چه جور می‌شود قضیه؟ آقا جان می‌خواهی حرم بیایی عبا را بکش روی سرت، کسی هم نشناسد تو را، اگر نصف شب نمی‌توانی بیایی صبح بین‌الطّلوعین بیا، یا اگر آن موقع هم نمی‌توانی حالت مساعد نیست، بدون اینکه به کسی اطلاع بدهی وقت آمدنت را. بعد هم حالا می‌آید توی حرم می‌نشیند افراد می‌آیند دور ایشان، تو حرم می‌نشینند پشتشان را به امام رضا می‌کنند. یک کلام بگو آقا بلند شوید بروید. شوخی نداریم با کسی، شما تو حرم امام رضا و این دستگاه! نمی‌توانی نیا. در یک موقعیت دیگر می‌توانی آقا بیا.

خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری استاد بنده در فقه. ایشان خیلی مشهد مشرف می‌شدند. هر دو هفته یک بار ایشان مشرف می‌شدند. عصر چهارشنبه که دیگر روز پنج‌شنبه حوزه تعطیل بود ایشان می‌آمدند ماشین اتوبوس سوار می‌شدند، از قم می‌رفتند برای پابوسی امام رضا علیه السّلام و بعد شب جمعه را در آنجا بودند. ایشان می‌فرمودند من وقتی‌که می‌روم آنجا من را می‌شناسند، من نصف شب می‌روم عبا هم می‌کشم سرم، خیال می‌کنند یک آقایی آمده اصلا هم که نمی‌شناسند. عبا کشیده سرش، می‌آمدند در حرم می نشستند تا صبح جمعه، صبح دوباره سوار اتوبوس می‌شدند برمی‌گشتند قم که به درس روز شنبه برسند.

انسان می‌تواند، می‌تواند انسان به یک نحو دیگری انجام بدهد. این چه می‌شود آن‌وقت نه، این قسم بهتر است. مردم این قسم استقبال می‌کنند، مردم این قسم رو می‌آورند. به افراد مبرّز مردم توجه می‌کنند، چه اشکال دارد که به این کیفیت باشد؟! این هم خودش یک تبلیغ است! انسان با این کیفیت در اجتماع حرکت کند، زن و مرد از توی خیابان تماشا می‌کنند می‌گویند به به به! چهره نورانی و افراد هم به دنبال اینها. آن‌وقت این چی؟ ها! آن‌وقت این امام رضا برمی‌گردد. آن‌وقت انسان می‌خواهد بیاید امام رضا را زیارت کند، یک‌دفعه می‌آید شیطان را زیارت می‌کند به جای امام رضا. یعنی تو آن ضریح به جای امام رضا چه کسی نشسته؟ شیطان نشسته، آن را می‌آید زیارت می‌کند.

شما خیال می‌کنی که توی حرم امام رضا شیطان نیست؟ پس اینها که جیب مردم را می‌زنند کجا می‌زنند؟ آنجا هم شیطان هست، همه جا هست. تو مسجد الحرام هم شیطان است، توی حرم امام رضا هم شیطان هست، تو کربلا هم شیطان هست، تو نجف هم شیطان هست، همه جا هست. دارید می‌بینید دیگر چه مسائلی هست. شیطان رفته و در همه جا سفره‌اش را انداخته است، می‌گوید بیایید و بر سر سفره من بنشینید! نروید بر سر سفره امام رضا بنشینید، نروید سر سفره امام زمان بنشینید، به جای اینکه سر سفره امام زمان بنشینید ببینید سفره من چه قشنگ است، چقدر توجه می‌کنند، مردم چه سلام و صلواتی می‌فرستند.

یک روز با مرحوم آقا جایی دیدن یک شخصی رفتیم. آن شخص ماشین فرستاده بود که رفته بودیم برای

دیدن ایشان. در موقع مراجعت یک مرتبه آمدند پیاده شدند که در را باز کنند. یک‌مرتبه آقا گفتند: بنشینید سرجایتان، ما خودمان در را باز می‌کنیم. بعد هم ایشان در را باز کردند. از جای خود تکان نخورید. هم به راننده و هم به [آن شخص گفتند] خودمان پیاده می‌شویم. این نه اینکه بخواهد تصنّع کند، ذاتش بر آن فطرت باقی مانده، ذاتش بر آن حقیقت باقی مانده، ذاتش به همان مسئله توحید و به همان کیفیت باقی مانده. می‌خواهد بگوید که اینها برای انسان شرف نمی‌آورد، اینها برای انسان افتخار نمی‌آورد. اگر دو دفعه آمدند برای من در را باز کردند دفعه سوم نیامدند یک‌دفعه یک چیزی توی ذهن من خطور می‌کند، ها نیامد این دفعه! تا خطور می‌کند نسبت به او یک حالتی پیدا می‌کند. این حالت اول نبود. آقا جان دست داری در را باز کن، دست داری خوب در را باز کن، حالا هر کسی هستی.

یک وقت ما در یک مجلسی بودیم یکی از آقایان که به رحمت خدا رفته در طهران در همان زمان شاه صحبت از وظیفه و تکالیف و این چیزها شد. یک شخص خیلی معروفی هم بوده. گفت من یک وقتی خدمت مرحوم آیة اللَه گلپایگانی بودم آن زمان مرحوم آیة اللَه گلپایگانی حیات داشتند به ایشان گفتم: آقا مشکل ما در اینجا مشکل نبودن امام علیه السّلام است، اگر ما امام داشتیم وظیفه خود را از ایشان می‌پرسیدیم. ما الان چه کنیم؟ کجا برویم؟ چه نوع تبلیغی بکنیم؟ ایشان خیلی خوش صحبت بود و حرّاف و مطالب را هم خیلی قشنگ بیان می‌کرد. درحالی‌که ما اطلاع داشتیم، تمام کارهایی را که انجام می‌گرفت اگر نگوییم تمام، اکثر فعالیت‌ها و سخنرانی‌ها و کیفیت تبلیغ همه بر اساس نفس بود، همه بر اساس نفس بود. شما نمی‌خواهد به امام زمان برسید. آیا فلان کار را انجام دادن و یک نفر را از یک جا بیرون کردن و سر جای او آمدن، آیا این دستور امام زمان است؟! آیا نماز را قضا کردن هم جزء دستور امام زمان است؟! آیا مردم را از یک مجلس به مجلس دیگر بردن به این عنوان، مطلب را بیان می‌کرد به چه نحوه؟ یک صحبتی را می‌کرد دوجا منبر می‌رفت، دو جا صحبت می‌کرد یک مقدار صحبت را باقی می‌گذاشت برای مجلس دیگر. می‌گفت تتمّه را در مجلس دیگر خواهیم گفت. آن وقت آن واعظی که بعد می‌آمد مجلس دیگر برای او خلوت می‌شد. ببینید قشنگ، خوب آقا، خوب شیطان کار خودش را بلد است، خوب می‌تواند بیاید و مسائل را مطرح کند. حالا شما درد غیبت امام زمان را داری؟ چه کسی را داری گول می زنی؟ چه شخصی را داریم فریب می‌دهیم؟ ما چه کسی را داریم گول می‌زنیم؟ ما خیال نکنیم که حالا خود ما هم در همین جا آمدیم در همین مجلس آمدیم، ما از دستبرد شیطان دور هستیم. تصور نکنید. تک‌تک افرادی که در اینجا نشستند از من گوینده تا دوستان و رفقای شنونده که نسبت به تکالیف الهی مورد مؤاخذه و مورد عقاب واقع می‌شوند.

جلسه «عنوان بصری» چیست؟ جلسه «عنوان بصری» برای این است که من و شما به تکالیفمان عمل کنیم. اگر قرار باشد که بیاییم اینجا و دلمان را خوش کنیم بر اینکه آمدیم جلسه آقا شرکت کردیم و مطالب آقا

را شنیدیم بدانیم که کلاهمان پس معرکه است. بیخود آمدیم، این حرف‌ها نیست. بلند شویم بیاییم اینجا اما حرفی را که به مردم زدیم پایش نایستیم، صد سال این جلسه نباید بیایید! بلند شویم بیاییم اینجا و به تعهداتی که به مردم کردیم به این تعهدات عمل نکنیم، برای چه!؟ فایده‌ای ندارد. شیطان می‌آید از همین جلسه «عنوان بصری» بر ما نفوذ می‌کند. ما می‌رویم در این جلسه دیگر کاری نداریم به کسی، ما می‌رویم در این جلسه هر کاری که دلمان می‌خواهد انجام می‌دهیم. ما می‌رویم در این جلسه هر ارتباطی که بخواهیم با رفیقمان برقرار می‌کنیم، ما می‌رویم در این جلسه به هر نحوی که می‌خواهیم در محیط زندگی خودمان و محیط زن و بچه‌مان هر اخلاقی که می‌خواهیم انجام بدهیم. نه آقا این حرف‌ها نیست. آمدن در اینجا به معنای سر سپردن به مکتب اولیاء الهی است، نه به معنای لاابالی‌گری و به معنای بی‌اعتنایی به همه ارزش‌ها و پشت پا زدن به همه مبانی و به همه اصولی که آن بزرگان برای احیای این اصول عمر خودشان را گذاشتند، حیات خودشان را گذاشتند و زندگی خودشان را گذاشتند. این است مسئله.

بلند می‌شویم می‌آییم اینجا اما قولی که به رفیق دادیم اگر این کار انجام بشود ما این کار را انجام می‌دهیم زیرش می‌زنیم. نه گفتیم الان نمی‌کنیم. بیخود نمی‌کنی، غلط می‌کنی این حرف‌ها چیست؟ شیطان در تمام زوایای وجود ما به هر کیفیتی و به هرجوری ... ما باید مواظب باشیم، ما باید به دنبال این مطلب باشیم. بارها شده، بارها شده این قضیه برای خود من پیش آمده، خود من که دارم این حرف را می‌زنم عمل می‌کنم یا نمی‌کنم، می‌گویم حال من عمل نمی‌کنم چند نفر هستند از رفقا دوستان، اینها مستعدند خداوند به اینها توفیق داده اقلًا اینها مطالب را بشنوند، اقلًا اینها این مطالب را عمل کنند و ما نباید تصور کنیم که این قضیه در راه حق وجود ندارد. در خود مسیر حق از همان مبانی حق می‌آید جلو از همان جا می‌آید جلو.

یک دفعه خدمت رفقا من عرض کردم سابق به واسطه بعضی از جریاناتی که اتفاق افتاده بود ما طبعاً درگیر بودیم و یک مطالبی مطرح می‌کردیم و درست هم مطرح می‌کردیم و درست هم بوده و الان هم بر این اساس ما پایبند هستیم. مطالب مطالب صحیحی بوده، الان هم رویش هستیم. بعد همین‌طور ما مطلب را بیان می‌کردیم رسیدیم به یک جا احساس کردم قضیه را همه فهمیدند. اگر قرار بود مطلب به گوش کسی برسد دیگر تا به حال رسیده، اگر قرار بود مسئله‌ای را بفهمند فهمیدند. حتی یک روز من به یک شخص گفتم بعد از اینکه چهار سال اگر در این مدت چهار سال به گوش درازگوش من این مطالب را می‌گفتم تا به حال آدم شده بود. حتی به این مقدار، مسئله روشن شفاف واضح بیان شده بود. بعد من به این نکته رسیدم، رسیدم به یک جا دیدم دیگر بعد از این، گفتن این مطالب دیگر چه فایده‌ای دارد؟ دیگر چه نتیجه‌ای دارد؟ حرف را زدیم. اگر قضیه‌ای بود گفتیم. حالا یک شخصی ذهنیت خود را برگرداننده است و پنبه در گوش خود کرده است، این دیگر چه باید کرد؟ دو دوتا می‌گوید هشت تا! دیگر چه باید کرد؟ نه، اینجا دیگر مسئله فایده‌ای ندارد.

در همین حین من یک شب مرحوم آقا را خواب دیدم و یک جریانی پیش آمد که خیال می‌کنم خدمت رفقا گفتم بالاجمال، که ایشان به من فرمودند آقا مطالب حق را هر شخصی تحمل شنیدنش را ندارد، دهانت را دیگر ببند. تمام شد، دیگر از این به بعدش شد دنیا. خیال می‌کردیم تا آن موقع حالا فرض کنید چیزی هست و خیال می‌کردیم حالا برای خداست. دیدم دیگر از این به بعدش دیگر دنیا است، از این به بعدش دیگر تصفیه حساب است، از این به بعدش دیگر کوبیدن حریف است، از این به بعدش دیگر درگیری‌های نفسانی است. اینجا دیگر باید توقف کرد. حق حق است تا وقتی‌که بوی الهی و رحمانی بدهد، اما اگر حق از آن حقیقت خودش که انتساب به پروردگار است آمد جدا شد، دیگر آنجا این حق نیست، آن کلمات حق است.

به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام به آن شخص که بلند شد گفت **لا حُکمَ الّا للّه**. حضرت فرمودند: **کَلِمَةُ حَقٍ یرادُ بِهَا الْباطِل** حرف حرف حق است **لا حُکمَ الّا للّه** حکم اختصاص به خدا دارد. او باید برای انسان تعیین تکلیف بکند. او باید برای انسان آمر و ناهی تعیین کند. او باید مطالب را در اختیار انسان بگذارد و انسان اطاعت بکند. حضرت فرمودند **کَلِمَةُ حَقٍ یرادُ بِهَا الْباطِل** این مسکین نمی‌داند که منِ علی برای احقاق همین یک مسئله است که شب و روزم را دارم دور از محیط خانواده سپری می‌کنم. برای احقاق همین مسئله است که پیمودن بوادی و بیابان‌ها و رنج‌ها و شمشیر زدن‌ها و زخم‌ها را بر بدن خودم و در آخر شمشیر را بر فرق خودم دارم تحمل می‌کنم. این نمی‌داند. این خیال کرده من هم مثل معاویه‌ام، این خیال می‌کرده من هم مثل عمروعاصم، این خیال کرده من هم مثل آن هستم. من برای احقاق این مسئله دارم جانم را می‌دهم، زندگی‌ام را دارم فدا می‌کنم که حق را همیشه با انتساب به مبدأ باید پیش برد نه بدون انتساب این می‌شود معاویه، این مسئله است.

خیال نکنید این مسئله برای ما هم نبوده، بعد از مرحوم آقا بنده در اینجا اعتراف می‌کنم صریحاً دارم می‌گویم، بعضی از افراد و منتسبین به ما بودند که از حق برای احیاء نفس استفاده کردند، احیاء نفس نه احیاء حق. برای تصفیه حساب آمدند حق را اعمال کردند. برای رسیدن به منافع و مطامع دنیوی آمدند این کار را انجام دادند. منتسبین به خود ما بودند، از رفقای خود ما بودند. افراد را با کلمات زیبنده و جاذب به دنبال هوای خودشان به این طرف و آن طرف می‌کشاندند. ولی قضیه چه بود؟ نفس، فقط بر مدار نفس، تمام این حرکات دور می‌زد، نفس بود!

در یک قضیه‌ای که در مشهد اتفاق افتاد ما وقتی‌که رفتیم در آنجا ما خبر نداشتیم مسئله چه می‌خواهد بشود. وقتی رفتیم در آنجا در همان فرودگاه که آمدیم یک‌دفعه دیدیم دو نفر آمدند در فرودگاه به استقبال، حضرت آقا رفقا و دوستان در جایی اجتماع دارند و مایلند که ظهر در خدمت شما باشیم! من گفتم: من هنوز والده را ندیدم و خلاف است قبل از اینکه من والده را ببینم اینکه جایی بیایم. دوباره چند قدم رفتیم گفتند اگر

عنایت بفرمایید رفقا را شاد بفرمایید. یک نگاه کردم گفتم: بنده این عنایت را نمی‌خواهم بفرمایم تمام شد. داری من را دور می زنی؟! ما این کتاب‌ها را روی طاقچه گذاشتیم. ما پیش کسی بودیم که اگر یک هزارم این را که می‌گویم نمی‌خواهم در حق مرحوم والد رضوان اللَه علیه اغراق کنم واقعاً می‌گویم یک هزارم، اگر یک هزارم فهمیده باشیم اقلًا این چیزها را می‌فهمیم. این مسائل را حالا دیگر نمی‌گویم مسائل دیگر را. ما رفتیم آنجا، بعد دیدیم مسئله به چه صورت بوده. به عنوان دفاع از شخص بنده و به عنوان دفاع از فردی که در مقابل یک جریان دیگر قرار گرفته این کار را بکنیم، آن کار را بکنیم، این آقا آمد پا نشیم، این آقا آمد پا شویم.

البته همه برنامه‌ها بهم خورد. اما قضیه چیست؟ قضیه نفس است. برای چه کسی پا شویم؟ برای چه کسی پا نشویم؟

یک نفر از دوستانی که از این جریان اطلاع نداشت و من نسبت به حال او اعتماد داشتم و دارم، هیچ خبر نداشت. آن شب در خواب می بیند مرحوم آقا عصبانی آمدند دم در ایستادند، چرا این منزل را به این قازورات شما دارید آلوده می‌کنید؟ تمام صحن منزل همه از اجنّه پر شده بود. این مجلس، مجلسی که باید در آن ذکر سیدالشّهدا باشد، مجلسی که باید رفتن در این مجلس خود را نزدیک کند. من در آن موقع می‌دیدم که جریان، جریان نفسانی است. آمدم در مقابلش ایستادم بر نتافتند! جدا، تمام شد رودربایستی نیست با کسی. اگر جلو گرفته نشود فردا قدم بعدی برداشته می‌شود، پس‌فردا قدم بعدی برداشته می‌شود. بعد انسان می‌شود ملعبه این می‌شود دنیا. شما دارید از حق دفاع می‌کنی اما وقتی‌که من این مطلب را می‌گویم چرا گوش نمی‌دهی؟ مگر شما من را قبول نداری؟ چرا داری دروغ می‌گویی؟ من را قبول داری دیگر بسیار خوب اصلًا بنده امام پانزدهم، امام پانزدهم که نداریم ما دوازده تا ... نعوذباللَه، امام قلابی همین است دیگر می‌شود پانزدهم. حالا بنده امام پانزدهم، من می‌گویم این کار را بکنید. چرا نمی‌کنید؟ من که می‌گویم این کار را بکن چرا نمی‌کنید؟

نه، آقا یک ظاهری دارند یک باطنی دارند. ظاهر این‌طور است باطن این‌طور است. حالا تو باطن آقا را می‌فهمی چی شد؟ بنده خودم باطن خودم را نفهمیدم چطور تو فهمیدی؟ قشنگ فرمول هم دستِ همه هست. این طرفش می‌کنیم آن طرف می‌کنیم این جور توجیه می‌کنیم، آن جور تأویل می‌کنیم. قشنگ خوب می‌آییم و خلقی را گمراه می‌کنیم و خلقی را به باد می‌دهیم و زحمت هم برای خود هم برای دیگران به وجود می‌آوریم.

خوب ببینید این یک مسئله ایست به بنده و به اطرافیان، درهمان زمان سابق قضیه به آنها برمی‌گشت. اما وقتی‌که ما نگاه کنیم می‌بینیم که راه حق نیازی به این‌گونه مسائل ندارد، نیازی به این‌گونه کارها ندارد، نیازی به لشکرکشی ندارد. کسی که حق را دارد این حق را مانند ناموس برای خودش نگه می‌دارد نه اینکه بلند شود بیاید این ور و آن ور داد و بیداد راه بیندازد. مگر اینکه تکلیف اقتضا بکند که آن حسابی دیگر دارد آن موقع

حساب حسابش فرق می‌کند.

لذا در ارتباط با این مسئله، هانَ عَلَیهِ الدُنیا اگر انسان این مطلب را فهمید هانَ آسان می‌شود. آقا برای شما این را گفتند می‌خندد، آقا برای شما آن مجلس این حرف را زدند، یک خنده‌ای می‌کند، بفرمایید یک قدری تنوعی هست. بالاخره برای هضم غذا اگر وقت بود. آقا این حرف را آنجا زدند. این حرف را اینجا زدند، هانَ ... این چی داری می‌گویی بابا جان؟ مثل نقش بر دیوار مسئله همین‌طور دارد به گوش ما می‌خورد. تو گوشمان هم نمی‌رود. حتی از این پرده سماخ تجاوز نمی‌کند که وارد سیستم عصبی مغز و این ور مغز و آن ور مغز و چپ و راست و ... اصلًا از این پرده سماخ تجاوز نمی‌کند. اما اگر انسان بخواهد در این مسائل فرو برود، امروز این را می‌بیند فردا آن را می‌بیند، اینجا تلفن می‌کند، آنجا بزند، اینجا یواش افراد را صدا می‌زند آنجا افراد را توخانه‌اش صدا می زند. این حرف را به او بگو آن حرف را به او نزن، یک آش شله قلمکاری درست می‌کند که عمرش را بر همین مسائل و درگیری و فکر و ... خواب هم که می بیند خواب زد و بست می‌بیند. هم تو بیداری هم تو خواب، نماز می‌خواند می‌بیند این نماز دیگر این حقیقت را ندارد، خلافش هم پیدا شد.

در یک جلسه دیگرکه ما در آنجا بودیم عکس این قضیه پیدا شد. من شرکت کرده بودم در آن مجلس می‌بینم عجب این مجلس مجلس سیدالشّهدا است مجلس امام حسین است مجلس اربعین است. اما چرا نور ندارد. این چرا تاریک است؟! این مجلسی است که مرحوم آقا نشسته اینجا، سالیان سال نشسته برای مردم صحبت کرده جلساتی در اینجا بوده. چیست؟ نیت خراب می‌کند آقا، وقتی نیت نیت الهی نشد جوّ را برمی‌گرداند. نور را ازاین اتاق و از این فضا بیرون می‌آورد، وقتی نور رفت ظلمت می‌آید به جایش، تمام حرکات مانند حرکات این افرادی که خیمه شب‌بازی می‌کنند یک چیزهایی درست می‌کنند و مثل مجسمه‌هایی دستشان را می‌برند بالا، سرشان را تکان می‌دهند صحبت می‌کنند این بچه‌ها خیال می‌کنند این عروسک و مجسمه دارند. تمام حرکات، سکنات عین این تئاتر مثل حرکات خیمه شب بازی. چرا؟ چون روح سیدالشّهدا در این مجلس وجود ندارد، یا باید امام حسین باشد در مجلس یا باید شیطان باشد، حدّ ثالثی وجود ندارد. امام حسین رفت بیرون او می‌آید، شیطان رفت بیرون امام حسین می‌آید. این می‌شود دنیا و این هم برای همه هست. خیال نکنید دنیا فقط برای ...

اتفاقاً شیطان شمشیر خود و دندان خود را برای افرادی که به دنبال حق می‌روند تیزتر کرده. این مردم که دیگر راحتند نگفته خودشان دارند جلوجلو می‌روند. می‌گوید صبر کن بهتان برسم، خیلی دارید تند می‌روید، ما به پایتان نمی‌رسیم. اما آن شمشیر را از رو برای افرادی بسته که اینها می‌خواهند بفهمند، اینها می‌خواهند بفهمند قضیه چیست، اینها می‌خواهند بفهمند درد کجاست، اینها می‌خواهند بفهمند مشکل کجاست، برای اینها شمشیر را تیز کرده.

ان شاءاللَه در جلسات بعد چاره‌اش را هم عرض می‌کنیم که این‌طور خیال نکنید که حالا چاره ندارد. نه همچنین به راحتی چنان می‌توانید گردن این بزرگوار را بزنید که دیگر بلند نشود و دیگر نتواند. منتها به حول و قوه خدا این مسئله است. امام صادق اول چه فرمود؟ **اذا اکرَمَ اللَه** این آن نکته‌ای است که باید در جلسات بعد نسبت به این قضیه توضیح بدهیم.

ان‌شاءاللَه امیدواریم که خیلی وقت نگرفته باشیم و رفقا از ما ملول نشده باشند. امیدواریم که خداوند ما را در صراط خودش همیشه پایدار و ثابت بدارد، اعمال و رفتار ما را با توجه به رضای خودش امضاء کند و از آنچه که موجب اعوجاج طریق هست همه ما را محفوظ بدارد. سایه امام زمان عجل اللَه تعالی فرجه الشریف بر سر ما مستدام بدارد، ما را از منتظرین واقعی و ذابین از حرم او قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد